

## خود روشنفکر بینی!

# بیماری عصر ما

« خود روشنفکر بینی، بیماری روانی خطرناکی است نظیر خودکم بینی، یا خود کوچک بینی، که تئاترهای آشکار و عوارضی خطرناک دارد و همانطور که خودکم بینی به عقده حقارت یا Inferiority Complex منجر میشود خود روشنفکر بینی، هم به بیماری پرتو پلاگونی یا اسکیزوفرنی، میانجامد.

« خود روشنفکر بینی، بزبان ساده یعنی آن حالتی که انسان فکر کند دارای هوش و استعداد فوق العاده است و مسائل مذهبی و اجتماعی را خیلی زود میفهمد و درک میکند و یا نوعی حیرت انگیز خود میتواند بدون مطالعه درباره همه مسائل اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و سیاسی نظر بدهد و آگاهانه تفاوت کند و تفسیر آوراند که بعضی از جوانان ديار ما با این بیماری مبتلا هستند!

« خود روشنفکر بین، عصر ما از شناخت عینی جهان و تجربه و تعادل ساده ترین مسئله اجتماعی و فهم روشن ترین دستور عینی عاجز است ولی با نشان حسرتی واضح به منجیب مسائل اجتماعی نظر میدهد که انسان از این مطنه دملوحی سخت به حیرت مبتالند. این چنین موجودی شعور اجتماعی اثر از او باقی نماند و بیشر است ولی از حرامنه طلبکار است و انتظار دارد همه مردم عقایدش را چون وحی منزل بستانند!

« خود روشنفکر بین، ديار ما نه اسلام، آشناخته و نه تعلماتش را ولی برای آنکه شهرت دست و پا کند عقاید باسین مردم را بسخره میگیرد.

روشنفکر قلابی ما بکناک معنی اللغات و محفوظات سنخ و لغات خارجی به منجیب جمله میکند ولی خوب، پیداست که در عمر خود حتی یک کتاب مذهبی نخوانده و هیچیک از دانشمندان معاصر اسلامی را نمیشناسد!

با آنچه «خودروشنفکر بین» عسر نامند، است که طرفداران است منطقی میباشد هرگز مایل نیست در یک بحث اصولی و منطقی وارد شود فقط سعی میکند حرفهای گنده بزده و لغات مارجی سرع کند، و شونده آگاه خیلی نودمتوجه میشود که چنین موجود ادعائی از پیشی قرین قوانین منطقی بی اطلاع است.

معلومات دروشنفکر قلابی ماضی و پیاورده است. مثلاً خوب میدان که فلان نویسنده پرتویلاگوی وطنی سات چند بر ختخواب میرفته و لولهنگ را با دست چپ میگرفته یا با دست راست، و یا فلان نویسنده پرمدهای خارجی وقتی نوشتن را بگردش میبرد او را سوار کالسکه میکنند یا نه، ولی همین آدم دروشنفکر! نمیداند که فلسفه صدر المتألهین بر چه پایه ای قرار داشته و وجهات پستی این مینا چگونه بوده است.

«خودروشنفکر بین» عسر ماگاهی اوقات ادعا میکند که فلسفه گزستانسبا است را خوب میفهمد و به زبان «سارتز» و «کامو» آشناست و این پر مدعای دروشنفکر! حتی از فهم «کلمات» سارتز یا پیامبر دروغین خود عاجز است.

او در هر فرصتی طر مسجحت کردن، در حقن و حتی غنا شوریدن روحانیون شریف با بسجرحه میگردد ولی خود با آنجهان اطواردی راه میرود که حتی بوزبندگان را بحیرت وامیدارد.

«خودروشنفکر بین» زمان ما ادعا میکند کتاب «غربالومی» را خوانده اما خود یک غرب زده بی معنای واقعی کلمه است. در لایه پوشیدن «دعا» یا «سورسورت» و حتی در بحث های علمی غرب زده است و آنچه چهار غرب زده همین ادا که با نام ده نویسنده بودا نشیند غربی را ردیف میکند و شونده آگاه خیلی زود متوجه میشود که او فقط با نام این دانشمندان آشناست و پس! بشدت ممکن است صحبت از مطوعات شود و او بسندجات نام Time و نیویوریک اشاره نکند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگر «خودروشنفکر بین» عسر ما یک زبان تارجی (حتی بلور ناقص، آشنا باشد بدبختی دوچندان میشود. یعنی او با کلمات و کلمات و کلمات این موضوع را بر خشنو نسب میکند که انسان بیاد آن دکتر و مهندس می افتد که پیوسته سعی دارند از عنوان تخصصی خود برای بحث در هر موضوع و مطلبی استفاده کنند.

او کتابهای مذهبی را بدون آنکه بخواند مسخره میکند و حتی از بدعت این کتابها سخت تارااست میشود باوریکه انسان آن چاه کنی را بیاد می آورد که در یاد ادعای فرودانده هوش بر روی زمین افتاد.

«خودروشنفکر بین» هرگز مایل نیست با تلاش ذهنی خود جستجو و کاوش حقیقت

(بقیه در ص ۷۱)

روح آزادی و مساواتیکه اسلام، به بقیامت تمهید کرده، باو امکان میدهد، مردمانی  
 موعوم تلقی را برادره هر کسی در هر طبقه وضعی قرار دارد، بتواند، طبقه ای است و  
 شایستگی خود، هر منصب و مقامی را که میخواهد، اشغال نماید.  
 این آزادی سیاسی شامل مناصب فتوی، فتاوت، حکومت، وزارت، اسارت،  
 ولایت، حسیه، و دیگران متاعل سیاسی و حقوقی واجتماعی واداری بوده و ما بخواطر رعایت  
 اختصار، اذکر نمونه های تاریخی درباره هر کدام از آنها خودداری مینمائیم و از شما یاد  
 قسم روح آزادی سیاسی را مورد بحث قرار میدهیم.

### (بقیه از ص ۶۲)

را در باب اولی منشی و معالنه عمیق باهیت آئین اسلام و نقش آن در روش و نظام روابط اجتماعی  
 پی برده و موفقیت خود را در این جوان شناسائی در یابد بلکه پیوسته تحت تأثیر شخصیت های شهرت  
 یافته، عقاید خود را تغییر میدهد.  
 اواز خصوصیات جامعه خود بپذیر است و سجایای اخلاقی افراد با اسیان واقعی را  
 نیسیند.

اوهر گر متوجه نیست که تمدن منشی منبهای ایمان غرب چگونه جوانان غربی را سر-  
 گردان ساخته است.

اونه عیبی های آوازه و ممتاز آمریکا را میبیند و نه اگرستان نسبتا است های عربان فرانسه  
 را. و اگر هم از وجود چنین بدیختنی آگاه باشد متوجه نیست که همه آنها بعلت عدم وجود  
 یکنمایی فکری و اخلاقی صحیح و زنده در غرب است.

(خود روشنفکرین) ما اگر گرایش نسل جوان روشنفکران واقعی بزمذبه و روحانیت  
 سخت کلاسه است و از پیشتر قسریع اسلام در میان روشنفکران امریکائی و میاد بوستان افریقائی  
 راجح میبرد و چون نمیتواند این واقعیت عینی را منکر شود دلایل پوچ میزند و ادعا میکند عات  
 چنین گرایشی نتیجه سرگردانی جوانان است، در حالی که سرگردان واقعی اوست، او که نه  
 میتواند درست بیاندیشد و نه پایگاه فکری مشخصی دارد، و اوست که باید در فکر معالجه خود  
 باشد و رسوبات ناسب، یکدندگی و خود روشنفکرینی را با اذهن خود پاک کند.

### (بقیه از ص ۶۳)

بأنواع گوناگونی افراد ملت ما را تقصیر نموده و آنان را بچواب ناز و فریاد  
 در جای دیگری از نوح البلاغه مینرماید: بالشرک تنجلی غیاهب الامور یعنی بیادری  
 فکر و اندیشه بر پیچیدگیهای حواصن زندگی اخلاص پیدا کرده، برحل مشکلات توانا شو.  
 بنا بر این یکی از وظائف حساس پدران و مربیان اجتماع اینست: که در پرورش فکری  
 نسل جوان سعی طبع نمایند؛ و توجه داشته باشند، که پرورش جسمی بنهایی معاونت افراد  
 اجتماع را تأمین نمینماید، بلکه بموارد سلامت و تمدنشنی نین، میبایستی کوشش کرد که  
 فکر و عقل افراد نیز تقویت گردد، و از آنچه که نیروی خرد و تفکر را غلب و ناتوان میسازد،  
 جلوگیری بعمل آورد.